

برهان فطرت (۲) — خداجویی فطری

اهداف رفتاری: در پایان این درس، از دانشجو انتظار می‌رود:

۱- خداجویی فطری را با تکیه بر مستندات عقلی و نقلی اثبات کند.

۲- تقاریر خداجویی فطری را بیان کند.

۳- دیدگاه فیلسوفان و متفکران غربی را درباره‌ی برهان فطرت ارائه دهد.

هنگامی که از فطرت و اموری فطری سخن به میان می‌آید، از خداجویی به عنوان یکی از مصادیق امور فطری نام برده می‌شود. پذیرش این مدعا در صورتی امکان‌پذیر است که این امر، از مؤلفه‌های لازم برای فطری بودن بهره‌مند باشد و به عنوان یک حقیقت مورد پذیرش عموم متفکران قرار گیرد. آیا خداجویی از این شرایط برخوردار است؟ آیا متفکران غربی در این حوزه هم‌زبان‌اند؟

خداجویی در قرآن و سنت

خداجویی، از گرایش انسان به سمت و سوی خدا حکایت می‌کند؛ یعنی، انسان به گونه‌ای آفریده شده است که خداطلب است. ممکن است این خداجویی بر اثر تعلیم و تربیت غلط و تأثیرات محیطی و ژنتیکی کم فروغ شود ولی ناپود نمی‌شود و در اوضاع و شرایطی، بار دیگر نمایان خواهد شد. چنان‌چه قرآن در این زمینه می‌فرماید:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»^۱

هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاکدلانه می‌خوانند و [لی] چون

به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، به ناگاه شرک می‌ورزند.»

از این آیه به خوبی برمی‌آید که افراد هنگام سختی و ناامیدی خدا را از سر اخلاص می‌خوانند

۱- عنکبوت (۲۹): ۶۵

و به سوی او کشیده می‌شوند. در واقع، قطع امید از سایر علل و اسباب موجب می‌شود انسان متوجه مسبب‌الاسباب شود ولی هنگامی که به محیط امنی رسید، باز شرک می‌ورزد. در این زمینه، روایات زیادی وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم؛ امام صادق - علیه السلام - در روایتی می‌فرماید :

«اللَّهُ هَمَانٌ است که همه‌ی مخلوقات هنگام نیازها، سختی‌ها و ناامیدی از هر چیز به سوی او پناه می‌آورند.»^۱

امام علی - علیه السلام - در تعبیری می‌فرماید :

«الحمد لله الملهم عباده حمده؛^۲

ستایش مخصوص خدایی است که حمد خود را به بندگان الهام کرده است.»

این الهام، همان مضمون آیه‌ی قرآنی است که می‌فرماید :

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛^۳

سوگند به نفس، آن کسی که آن را درست کرد، سپس بلیدکاری و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام کرد.»

یکی از خوبی‌ها را که خداوند به انسان الهام کرده و در سرشت او قرار داده، طلب خود یا کمال مطلق است.

بنابراین، خداجویی در نهاد انسان قرار داده شده و ممکن است بعضی از انسان‌ها در حالت معمولی از آن غافل شوند ولی هنگام سختی خدا را می‌جویند.

تقریر خداجویی فطری

برای توضیح بیش‌تر در مورد خداجویی انسان، دو تقریر از آن را ارائه می‌دهیم :

تقریر اول : خلقت انسان‌ها از یک ساختار واحدی برخوردار است و به تعبیری همه از یک

نوع‌اند و برای آگاهی و تصدیق به امور فطری انسان می‌توان از شهود و مراجعه به وجدان بهره جست.

امام خمینی - رحمه الله - در بیانی می‌فرماید :

«انسان در فطرت خود هر کمالی را به طور مطلق می‌خواهد و شما خوب می‌دانید

که انسان می‌خواهد قدرت مطلق جهان شود و به هیچ قدرتی که ناقص است، دل نبسته

۲- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۵

۱- شیخ صدوق، التوحید، ص ۲۱۳

۳- شمس (۹۱): ۸ و ۷

است. اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود جهان دیگری هم هست، فطراً مایل است آن جهان را هم در اختیار داشته باشد. انسان هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود که علوم دیگری هم هست، فطراً مایل است آن علوم را هم بیاموزد.^۱

از این بیان امام خمینی (ره) به خوبی برمی آید که انسان فطراً خواهان کمال مطلق یعنی خداست. امام خمینی این خداجویی را به نحو دیگری نیز تبیین کرده اند، ایشان می فرمایند:

«بدان که از فطرت‌هایی که "فطرت‌الناس علیها" فطرت تنفر از نقص است و انسان از هر چه متنفر است، چون در او عیبی یافته است که از آن تنفر است، پس عیب و نقص، مورد تنفر فطرت است. چنان که کمال مطلق، مورد تعلق آن است. پس متوجه الیه فطرت، باید واحد واحد باشد؛ زیرا هر کثیری و مرکبی ناقص است و کثرت، بی محدودیت نشود و آن چه ناقص است، مورد تنفر فطرت است نه توجه آن، پس از این دو فطرت که فطرت تعلق به کمال و فطرت تنفر از نقص است، توحید نیز ثابت شد.»^۲

این برهان از تضایف بهره جسته است و بخشی از واقعیت انسان را که حقیقتی ذات‌الاضافه و دارای دو طرف است، مورد استفاده قرار می‌دهد. از تحقق یکی از دو طرف به تحقق طرف دیگر استدلال می‌کند. دو امر متضایف، دو واقعیتی‌اند که بین آن‌ها ضرورت بالقیاس برقرار است و وجود هر یک از آن‌ها اعم از این که بالقوه و بالفعل باشد با وجود بالقوه یا بالفعل دیگری ملازم است؛ مانند بالایی و پستی، پدری و فرزندی و محبّ و محبوب بودن، محب و محبوب، و جاذب و مجذوب بودن از حقایق ذات‌الاضافه‌اند. حال، محبت به کمال مطلق، در انسان وجود دارد؛ بنابراین، محبوب که کمال مطلق است، باید وجود داشته باشد.^۳

تقریر دوم: در این تقریر برآنیم تا روشن کنیم که خداجویی در همه‌ی افراد انسان به صورت فطری وجود دارد. البته در بعضی افراد، آگاهانه وجود دارد چنانچه به خوبی از کلام امام علی - علیه السلام - بر می آید که حضرت آگاهانه خدا را می‌طلبد و عبادت می‌کند:

«و لکن وجدتك أهلاً لعبادة»^۴

من تو را شایسته‌ی عبادت یافته‌ام.

در بعضی دیگر، این خداجویی آگاهانه نیست و از آن غافل‌اند؛ اما در بعضی مواقع، شرایطی پیش می‌آید که این افراد متوجه خدا می‌شوند. چنانچه قرآن می‌فرماید:

۱- سید روح‌الله موسوی (امام خمینی)، شرح چهل حدیث، ص ۱۸۵

۲- همان

۳- جوادی آملی، تبیین براهین اثبات وجود خدا، ص ۲۸۲

۴- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۱

هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاکدلانه می‌خوانند.»

اما حتی در آن افرادی که نسبت به خداجویی، جاهل و غافل‌اند، حظی از خداجویی وجود دارد؛ زیرا خداجویی با سرشت انسان عجین شده است. وظیفه‌ی پیامبران الهی این است که آنان را از مرتبه‌ی ضعیف به مرتبه‌ی اعلا‌ی خداجویی برسانند.

و اینک توضیح این تقریر:

۱- خدا، همان کمال مطلق است که علم و قدرت مطلق و حیات جاودانه، صفات ذاتی اویند.

قرآن در این باره می‌فرماید:

الف) خداوند علم مطلق است یا علم مطلق دارد. «وَ أَنْ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»^۲ یا

می‌فرماید: «وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»^۳

ب) خداوند بر هر چیزی تواناست یا قدرت مطلق است. «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۴

پ) خدا حیاتی است که مرگ بر او راه ندارد یا حی لا یموت است. «وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا

يَمُوتُ»^۵. یا می‌فرماید: «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۶

بنابراین، کمال مطلق از آن خداست و هر کمالی شأنی از شئون کمالات اوست.

۲- آدمیان ذاتاً طالب علم قدرت، حیات و زیبایی‌اند و این امر را می‌توان با تأمل و تفکر در خود

عیان کرد.

هر علم، قدرت، زیبایی و حیاتی، شأن و جنبه‌ای از شئون و مراتب علم، قدرت، حیات و زیبایی مطلق است و حظی از آن‌ها را واجد است. از این دو مقدمه به دست می‌آید که در واقع در همه‌ی انسان‌ها حظی از خداجویی وجود دارد؛ یعنی، همه‌ی آنان طالب علم، قدرت، حیات و زیبایی‌اند. البته افراد در این کمال طلبی، مراتب و درجاتی دارند. بعضی کمال مطلق را می‌طلبند و بعضی دیگر، مرتبه‌ی نازل آن را.

پیامبران آمده‌اند تا انسان‌ها را از این مرتبه‌ی نازل به مراتب عالی هدایت کنند؛ یعنی، این فطرت خداجویی را تقویت کنند و بگویند کمال مطلق را طلب کنید که این کمال مطلق، همان خداست و به تعبیری، مصداق صحیح را به آنان نشان دهند.

بنابراین، کسی که می‌خواهد در زمینه‌ای عالم باشد، در واقع خداجوست؛ چون علم مطلق از آن

۱- عنکبوت (۲۹): ۶۵

۲- طلاق (۶۵): ۱۲

۳- بقره (۲): ۲۵۷

۴- شوری (۴۲): ۹

۵- فرقان (۲۵): ۵۸

۶- غافر (۴۰): ۶۵

خداست. به هر مقدار که علم را طلب کند، خدا را طلب کرده است؛ بر این اساس، همه‌ی افراد از کافر و دیندار، حظّی از خداجویی را دارند ولی کافران به مراتب ضعیف‌آن بسنده کرده‌اند. این که گفته می‌شود «خداجویی فطری است»، به این معنا نیست که در همه‌ی افراد، این امر آگاهانه است بلکه ممکن است در افرادی مرتبه‌ی ضعیف‌آن وجود داشته باشد، ولی در اثر تأمل در آفاق و انفس و در مواقع خاص، این امر ناآگاهانه به امر آگاهانه تبدیل شود.

برهان فطرت از دیدگاه متفکران غربی

در جهان غرب از برهان فطرت با نام برهان اجماع عام یاد می‌شود. هر چند می‌توان برهان تجربه‌ی دینی را نیز به وجهی به فطرت برگرداند. سیسرون، سنکا، کلمنت اسکندرانی، هربرت اهل چربری، افلاطون کمبریج، گاستدی و کروتیوس از جمله طرفداران این برهان‌اند. در سال‌های اخیر، تعدادی زیادی از متکلمان مشهور کاتولیک و پروتستان از این برهان حمایت کرده‌اند. رودلف ایسلر در کتاب فرهنگ مفاهیم فلسفی این برهان را در میان دلایل معروف وجود خدا، در ردیف پنجم اهمیت قرار داده است. پل ادواردز می‌گوید: «به نظر می‌رسد که این ارزیابی صحیحی از جایگاه این برهان در تاریخ فلسفه باشد.»

جان استوارت میل بر آن بود که این برهان در توده‌ی انسان‌ها تأثیر بیش‌تری از دیگر براهین که منطقی‌اً انتقادپذیری کم‌تری دارند، دارد.^۱ پدیر برنارد، بویدر و جوئیس ادعای بیش‌تری دارند. بویدر در کتاب *الاهیات طبیعی* آن را مانند برهانی که فی‌نفسه ارزش مطلق دارد لحاظ کرده است و می‌گوید: «اجماع عام ملل در قبول خدا را باید ندای عقل عام فرض کرد که این برهان، قطعیت مطلق ندارد مگر هنگامی که به برهان علت نخستین ضمیمه شود.» اما جوئیس نویسنده‌ی قرن بیستم که یکی از کامل‌ترین و واضح‌ترین قرائت از این برهان را مدیون اویم، بسیار خوش‌بین‌تر است. او این برهان را بدون هیچ شرطی «یک دلیل معتبر وجود خدا» محسوب کرده است.^۲

براهینی که در این مورد فلاسفه مطرح کرده‌اند، به دو گروه تقسیم‌بندی می‌شوند:

۱- براهینی که در آن‌ها عمومیت اعتقاد به خدا، شاهی بر فطری بودن نفس اعتقاد است یا این

۱- پل ادواردز، براهین اثبات وجود خدا در فلسفه‌ی غرب، ترجمه‌ی علیرضا جمالی نسب و محمد محمدرضایی، ص ۱۰۵

۲- همان، ص ۱۰۶

که لازمه‌ی آرمان‌ها یا نیازهایی است که آن‌ها غریزی و فطری‌اند؛ بنابراین، آن اعتقاد باید درست باشد. به این نوع براهین، تفسیرهای زیست‌شناختی نیز می‌گویند.

۲- براهینی که عمومیت اعتقاد به خدا به انضمام این ادعا که معتقدان برای رسیدن به این عقیده از عقل بهره‌گرفته‌اند - یعنی معتقدان به وجود خدا با استمداد از عقل خود به این اعتقاد رسیده‌اند - به عنوان دلیلی برای وجود خدا محسوب می‌شود. به این نوع براهین، قیاس‌ها ذوحَدّین ضد شکاکیت نیز اطلاق می‌کنند. در این جا، به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

تقریر سنکا: ما عادت داریم که برای اعتقاد عمومی انسان‌ها، اهمیت زیادی قابل‌شویم و این را به عنوان یک برهان قانع‌کننده بپذیریم. ما از احساسی که در ضمیر انسان قرار دارد، استنباط می‌کنیم که خدایانی وجود دارند و هیچ قوم و ملتی نبوده که آن‌ها را انکار کند، هر چند که بسیار دور از قانون و تمدن بوده‌اند.^۱

تقریر هاج: همه‌ی قوا و احساس‌های ذهنی و بدنی ما متعلقات مناسب خود را دارند. وجود این قوا، وجود آن متعلقات را ایجاب می‌کند؛ بنابراین، چشم با همین ساختار فعلی‌اش، ایجاب می‌کند که نوری باشد که دیده شود و گوش بدون وجود صوت و صدا قابل‌تیین و درک نخواهد بود؛ به همین طریق، احساس و میل مذهبی ما، وجود خدا را ایجاب می‌کند.^۲

تقریر جوینس: انسان‌ها شیفته‌ی آزادی عمل‌اند و از هر موجودی با قدرت برتر متنفرند. اگر تقریباً همه‌ی انسان‌ها به مدیر مطلق خود، یقین کامل دارند، این تنها به دلیل ندای عقل است که بسیار روشن و قطعی است. همه‌ی انسان‌ها، چه متمدن و چه غیر متمدن، به‌طور یکسان در این نوع اعتقاد مشترک‌اند که حقایق طبیعت و ندای وجدان، ما را وامی‌دارد که وجود خدا را به عنوان حقیقت قطعی تصدیق کنیم. اگر همه‌ی انسان‌ها در این نوع اعتقاد در اشتباه‌اند، مستلزم این است که عقل، نقصی دارد و این که جست‌وجوی حقیقت برای انسان بیهوده است. در آن صورت، شکاکیت محض تنها راه چاره خواهد بود، ولی همه‌ی ما بر این امر مصرّیم که عقل انسان اساساً معتبر است. از آن جا که عقل اساساً قابل‌وثوق است، شکاکیت عمومی یک راه بدیل جدی برای پذیرش حکم وجود خدا نیست؛ بنابراین، اعتقاد به وجود خدا درست است.^۳

به تعبیر دیگر، می‌توان این تقریر را به صورت زیر مطرح کرد:

۱- همه‌ی انسان‌ها به وجود خدا اعتقاد دارند.

۲- انسان‌ها شیفته‌ی آزادی در عمل‌اند و به حسب طبع اولیه، مایل نیستند که زیر سلطه‌ی کسی

۳- همان، ص ۱۱۵

۲- همان، ص ۱۱۳

۱- همان، ص ۱۰۸

واقع شوند.

۳- اعتقاد به وجود خدا مانع آزادی عمل انسان است.

بنابراین، انگیزه‌ی انسان به سوی خدا، عقل اوست نه تمایلات او؛ چون اعتقاد به خدا برخلاف تمایلات اولیه‌ی اوست. اگر همه‌ی مردم در این استنتاج عقلی خطا کرده باشند، دیگر به هیچ یک از احکام عقل نمی‌توان اعتقاد داشت و این، یعنی شکاکیت مطلق؛ بنابراین، یا باید گزاره‌ی «خدا وجود دارد» را صادق دانست یا در همه‌ی گزاره‌ها تردید کرد. ما نمی‌توانیم در همه‌ی گزاره‌ها تردید کنیم؛ بنابراین، باید بپذیریم که گزاره‌ی «خدا وجود دارد» صادق است.

پرسش‌ها

۱- معنای فطری بودن خداجویی را توضیح دهید.

۲- امام خمینی (ره) فطری بودن خداجویی را چگونه بیان کرده است؟ آن را

توضیح دهید.

۳- متفکران مغرب زمین، چگونه از فطری بودن اعتقاد به خدا، وجود خدا را

نتیجه می‌گیرند؟

فعالیت خارج از کلاس

رویکرد حاکم بر برنامه‌ی درسی تعلیم و تربیت دینی، رویکرد فطرت‌گرا معرفی شده است. درباره‌ی چیستی این رویکرد و نحوه‌ی اثرگذاری آن در آموزش، گزارشی تهیه کنید.

برای دریافت برنامه‌ی درسی تعلیم و تربیت دینی می‌توانید به پایگاه زیر مراجعه کنید:

WWW.Talif.Sch.ir

برنامه‌ی درسی تعلیم و تربیت دینی در کتاب‌های راهنمای معلم دوره‌ی ابتدایی، متوسطه و پیش‌دانشگاهی موجود است.

شناخت اوصاف الهی؛ امکان یا عدم امکان

اهداف رفتاری: در پایان این درس، از دانشجو انتظار می‌رود:

- ۱- دیدگاه‌های مختلف پیرامون امکان یا عدم امکان شناخت صفات خدا را توضیح دهد.
- ۲- صحت یا عدم صحت نظرها را درباره‌ی دیدگاه‌های مطرح درباره‌ی امکان یا عدم امکان شناخت صفات خدا درک کند.
- ۳- دلایل عقلی و نقلی دال بر دیدگاه درست را پیرامون امکان شناخت صفات الهی ارائه دهد.
- ۴- دلایل عدم صحت برخی دیدگاه‌ها را پیرامون امکان شناخت صفات الهی تبیین کند.

قرآن کریم از یک سو، خداوند متعال را با صفات زیبای بسیاری مانند رحیم، کریم، حی، علیم و ... می‌ستاید و از سوی دیگر، شباهت خداوند متعال را به هر چیز و هر کس مؤکداً نفی می‌کند. این نکته، منشأ ایجاد این پرسش اساسی درباره‌ی اوصاف الهی شده است:

آیا انسان با توجه به این نکته که خدا به هیچ چیزی شبیه نیست، می‌تواند صفات خدا را بشناسد؟ در این باره دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- دیدگاه اهل تعطیل

این گروه بر آن‌اند که عقل آدمی راهی به سوی شناخت اوصاف الهی ندارد؛ زیرا مفاهیمی را که عقل آدمی با آن سر و کار دارد، از موجودات محدود و محسوس پیرامون خود انتزاع می‌کند؛ بنابراین، جایز نیست این مفاهیم را به خدا نسبت دهد؛ زیرا خداوند هیچ شباهتی با مخلوقات ندارد.

او موجودی قائم به ذات خود و غنی و هستی مطلق است، در حالی که سایر موجودات ممکن الوجود و ناقص و محدودند؛ بنابراین، ما حق نداریم صفات و مفاهیمی را که از مخلوقات گرفته شده است به خدا نسبت دهیم. هر چند آنان به اوصاف الهی که در قرآن و سنت پیامبر اشاره شده، باور دارند ولی می‌گویند حقیقت آن معانی برای ما روشن نیست و هیچ تأملی درباره‌ی آن‌ها نباید صورت بگیرد. مسلک این گروه از آن‌رو که به معطل ماندن توانایی عقل، حکم می‌کنند، «تعطیل» و پیروان آن را «معطله» می‌خوانند.

هنگامی که از مالک ابن انس، معنای آیه‌ی «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» سؤال شد، گفت: «استواء معلوم و کیفیت آن مجهول و ایمان به آن واجب و سؤال از آن بدعت است.»

از سفیان بن عیینه نقل شده است که درباره‌ی اوصاف الهی می‌گوید:

«كُلُّ مَا وَصَفَ اللَّهُ بِهِ نَفْسَهُ فِي كِتَابِهِ فَتَفْسِيرُهُ تِلَاوَتُهُ وَالسُّكُوتُ عَلَيْهِ؛^۱

تفسیر هر وصفی که خدا خود را در قرآن توصیف کرده است، خواندن و سکوت

آن است.»

امروزه مسلک «اهل تعطیل»، «لا اداری گرای» نامیده می‌شود. پوزیتویست‌ها، حس‌گرایان نظیر دیوید هیوم و هم‌چنین ایمانوئل کانت در محدوده‌ی عقل نظری را می‌توان طرفداران لا اداری گرای دانست. آنان بر آن‌اند که شناخت آدمی محدود به حوزه‌ی تجربی است و خارج از این حوزه، عقل توانایی شناخت را ندارد.

بنابراین مسائل مابعدالطبیعه از قبیل اوصاف خداوند، خارج از حوزه‌ی شناخت آدمی است و درباره‌ی آن نمی‌توان اظهار نظر کرد.

کانت بر آن است که در حوزه‌ی عقل نظری معرفت، آمیزه‌ای از صورت‌های ذهنی و ماده‌ی خارجی است. صورت‌های ذهنی مادامی کاربرد صحیحی دارند که بر داده‌های حسی یا حوزه پدیدارها اطلاق شوند. اگر این صورت‌ها خارج از حوزه‌ی تجربه به کار گرفته شوند، گرفتار مغالطه خواهیم شد؛ بنابراین، اثبات و نفی امور غیرحسی نظیر خدا و نفس در حوزه‌ی شناخت قرار نمی‌گیرند؛ بنابراین، او در حوزه‌ی شناخت امور غیرحسی یک لا اداری‌گرا یا ندانم‌گوست.

البته کانت، اگر بخواهد به تفکر خود پای‌بند باشد، نمی‌تواند جهان خارج یا نومن یا اشیا را آن‌گونه که در واقع و نفس‌الامرند، اثبات کند؛ زیرا برای اثبات وجود آن‌ها، لازم است که مقولات فاهمه را در خارج از حوزه‌ی پدیداری که ناسازگار با روش فلسفی اوست، اعمال کند.

۱- محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ص ۸۵؛ جعفر سبحانی، الالهیات، ج ۱، ص ۸۷

نقد و بررسی

هنگامی که اوصاف الهی از قبیل وجود، علم، قدرت، حیات و ... را بر زبان جاری می‌سازیم، به‌طور بدیهی معنایی از آن می‌فهمیم و آن‌ها را از یکدیگر تمیز می‌دهیم. اگر گفته می‌شود که ماهیچ معنایی از آن‌ها نمی‌فهمیم، برخلاف بداهت سخن گفته‌ایم، این امر، می‌تواند دلیلی بر رد نظریه‌ی آن‌ها باشد. هم‌چنین از آن‌جا که طرفداران اهل تعطیل بر تنزه و تعالی خدا تأکید می‌کنند؛ از این رو اگر بتوانیم دیدگاهی را در باب اوصاف الهی مطرح کنیم که در عین معنادار بودن این اوصاف، تنزه و تعالی خدا حفظ شود، دلیلی دیگر بر اثبات این دیدگاه وجود ندارد. این دیدگاه را بعداً مطرح می‌کنیم. دلیل دیگری که می‌توان بر نفی مسلک اهل تعطیل آورد، آن است که اگر بتوان بر مذهب حدّ واسط بین تشبیه و تعطیل، دلایل مقتضی ارائه شود. این امر، می‌تواند دلیلی بر انکار مسلک تعطیل باشد.

۲- دیدگاه اهل تشبیه

این گروه بر آن‌اند که تفاوتی بین معنای صفات الهی و انسان وجود ندارد و آن‌ها دقیقاً به یک معنایند. این گروه چون اوصاف خدا را به اوصاف مخلوقات تشبیه می‌کنند، به «اهل تشبیه» یا «مشبهه» مشهورند.

براساس این عقیده، این گروه برای خدا اعضا و جوارحی جسمانی مانند دست، پا، سر، گوشت و خون در نظر گرفته‌اند.

نقد و نظر

با استناد به آیات ۱۱۰ سوره‌ی طه، ۱۱ شوری، ۱۰۰ انعام و تمسک به آنچه در برهان امکان و وجوب بیان شد، دیدگاه اهل تشبیه را نقد کنید:

۱- دلیل عقلی

۲- دلیل نقلی

اما ممکن است برخی از افراد این گروه به آیات متشابه در قرآن نظیر این آیه «يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» و «جاء ربك» تمسک کنند و بگویند ما باید معانی این الفاظ را به معانی ظاهریشان بگیریم و از این رو برای عقیده‌ی خود، مستند قرآنی هم طلب کنند.

در مقابل این گروه، به اجمال باید بگوییم که برای رفع شبهه‌ی جسم‌انگاری و توصیف انسان‌وار از خداوند لازم است آیات متشابه قرآن را به آیات محکم نظیر «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» برگردانیم. آیات متشابه، آیاتی‌اند که در عین دلالت به مدلول لفظی خود، از نظر معنا و مقصود مورد تردیدند. این تردید از لحاظ لفظ نبوده بلکه تردید و تشابهی است که از نظر سازگار نبودن با معنای آیه‌ی دیگر (آیه‌ی محکم) پدید آمده است. آیات محکم، آیاتی است که در معنا و مقصود مورد شک و تردید نیست.^۱

از این رو، آیات متشابه فوق و دیگر آیاتی که توصیف انسان‌وار از خدا دارند، در پرتوی آیات محکم معنا می‌شوند و چنین نتیجه می‌گیریم که منظور از دست خدا، دست مادی نیست؛ زیرا مطابق آیه‌ی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» دست خدا به هیچ چیزی مانند نیست و چاره‌ای جز این معنا نداریم که دست خدا را به معنای قدرت بگیریم و هم چنین می‌توان گفت که هر صفت انسانی که به خدا نسبت داده می‌شود، چون خدا مثل و ماندنی ندارد و از هر نقصی مبرا است، باید جنبه‌ی محدودیت و امکانی آن، سلب شود و آنچه از کمال برای آن لفظ باقی می‌ماند، به خدا نسبت دهیم.

«سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ»^۲

او پاک و برتر است از آنچه وصف می‌کنند.

امیرالمؤمنین در حدیثی می‌فرماید:

«لَا يُحِيطُ الْخَلَائِقُ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِلْمًا»^۳

مخلوقات، احاطه علمی به خداوند پیدا نمی‌کنند.

۳- دیدگاه بین تشبیه و تعطیل

دیدگاه سومی در باب اوصاف الهی مطرح است که می‌گوید عقل انسان، این قدرت را دارد که اوصاف خدا را بشناسد و علاوه بر آن، به بررسی و تحلیل آن نیز بپردازد؛ اما این فهم به آن معنا نیست که عقل انسان، به کنه صفات بی‌ببرد؛ به تعبیر دیگر، می‌توان گفت که ما صفات خدا را به‌طور محدود می‌شناسیم.

علامه طباطبایی می‌گوید:

«مثل انسان در شناخت خداوند، مثل کسی است که دو دست خویش را به آب

۲- انعام (۶): آیه‌ی ۱۰۰

۱- محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۴۱

۳- الحوزی، تفسیر نورالتقلین، ج ۳، ص ۳۹۴

دریا نزدیک کند و بخواهد از آن تناول کند. او فقط می‌خواهد آب بنوشد و ابداً مقدار برای او مطرح نیست الا این که بیش‌تر از اندازه‌ی دو دستش نمی‌تواند از دریا آب بردارد.»^۱

بنابراین، براساس این دیدگاه نه مسلک اهل تعطیل صحیح است و نه مسلک اهل تشبیه بلکه راه سوم می‌تواند فراروی انسان باشد.

دلایل این دیدگاه

الف) دلایل عقلی

۱- یکی از دلایلی که برای فهم صفات الهی مطرح است، بدهت عقلی است. هر انسان عاقل و منصفی هنگامی که می‌گوید: «خدا وجود دارد یا خدا عالم است» و ... معنایی را درک می‌کند.

۲- دلیل دیگر، دلیلی است که فلاسفه بر اشتراک معنایی مفاهیم مشترک بین انسان (یا مخلوقات) و خدا از جمله، وجود، اقامه کرده‌اند. آن‌ها عبارت‌اند از:

● برهان اول در قبول تقسیم است. مشترک معنوی می‌تواند منقسم به اقسام شود؛ مثلاً، انسان یا سفید است یا سیاه، یا عالم است یا جاهل، ولی در مشترک لفظی تقسیم غلط است. مثلاً ممکن نیست کسی بگوید شیر بر دو قسم است: یکی در بیابان است و یکی در سر حوض است.

وجود قابل انقسام به اقسام مختلف است؛ مثلاً وجود یا جوهر است یا عرض، یا مجرد است یا مادی، یا واجب است یا ممکن و ...

از آن‌جا که در هر تقسیم صحیحی، مقسم باید در اقسام ساری و جاری و واحد باشد، بنابراین معنای وجود که مقسم تقسیمات است واحد و دارای یک معناست و این، بهترین دلیل بر اشتراک معنوی وجود است.

● عدم، نقیض وجود است و یک معنا دارد؛ بنابراین، وجود هم که نقیض آن است، بیش از یک معنا ندارد؛ زیرا در غیر این صورت، ارتفاع دو نقیض لازم می‌آید که امری است محال.

از این بحث نتیجه می‌گیریم که وجود و هستی که هم بر خدا و هم بر مخلوقات اطلاق می‌شود، دارای معنای واحدی است، هر چند مصادیق آن متعدد است.

ب) دلایل نقلی

۱- قرآن مجید از یک سو، انسان‌ها را به تعقل و تدبر در آیات الهی دعوت می‌کند و از سوی دیگر در آیات متعددی، صفات الهی را بیان می‌دارد. اگر صفات الهی قابل فهم نبودند، چنین دعوتی

۱- محمدحسین طباطبایی، مجموعه‌ی رسائل، به کوشش سیدهای خسروشاهی، ص ۲۲۷

لغو می‌شد؛ در صورتی که خدای حکیم، مبرای از لغویت است.

برای نمونه خدا در این آیات، دعوت به تعقل می‌کند:

۱- «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۱

ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و ببیندیشید)!

۲- «قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۲

ما آیات خود را برای شما بیان کردیم، شاید اندیشه کنید!

۳- «إِنَّ سِرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۳

بدترین جنندگان نزد خدا، افراد کر و لالی‌اند که اندیشه نمی‌کنند.

هم چنین خداوند در این آیات، صفات خود را مطرح می‌کند:

۱- «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ

هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۴

آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند؛ و او عزیز و حکیم

است. مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ و او

بر هر چیز تواناست؛ اول و آخر، و پیدا و پنهان اوست و او بر همه چیز داناست.

۲- «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» هُوَ اللَّهُ

الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ

اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۵

اوست خدایی که جز او معبودی نیست؛ همان فرمانروای پاک سلامت بخش

مؤمن، نگاهبان، عزیز جبار و متکبر، پاک است خدا از آن‌چه [با او] شریک می‌سازند؛

اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نام‌ها [و صفات] از آن اوست. آن‌چه

در آسمان‌ها و زمین است [جملگی] تسبیح او می‌گویند و او عزیز و حکیم است.

آیا خداوند این آیات را صرفاً برای تلاوت و قرائت ذکر کرده است؟ تدبر و تعقل در این آیات

۳- انفال (۸)، آیه‌ی ۲۲

۲- حدید (۵۷)، آیه‌ی ۱۷

۱- یوسف (۱۲)، آیه‌ی ۲

۵- حشر (۵۹)، آیه‌های ۲۳ و ۲۴

۴- حدید (۵۷)، آیه‌های ۱-۳

به چه معناست؟ از این آیات به خوبی برمی آید که چون خداوند حکیم خود را متّصف به این اوصاف کرده است، بنابراین، این اوصاف دارای معنایی است که انسان به اندازه‌ی توانایی‌اش قدرت فهم آن‌ها را دارد.

۲- خدا از یک سو انسان را به عبودیت دعوت می‌کند. چنان‌چه در آیات می‌فرماید:

«مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱

من جنّ و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند.»

از سوی دیگر عبادت، مستلزم معرفت و شناخت به معبود است. البته تا اندازه‌ای که در توانایی انسان باشد؛ زیرا عبادت، بدون شناخت به معبود ارزشی ندارد؛ بنابراین، اگر خداوند ایشان را برای عبادت خود آفریده است، لازمه‌ی عبادت، شناخت به معبود است؛ از این رو، انسان توانایی شناخت صفات الهی را دارد. البته همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، معرفت به کنه صفات - به‌طور کامل - در توانایی انسان نیست.

۳- علاوه بر قرآن، برخی روایت‌ها به امکان شناخت محدود انسان اشاره می‌کنند؛ مثلاً

امیرالمؤمنین در روایتی می‌فرماید:

«لَمْ يُطْلِعِ الْقَعُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَخْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ»^۲

خرده‌ها را بر چگونگی و تحدید صفات خود آگاه نکرد، ولی هرگز آن‌ها را از مقدار

لازم معرفت خود محجوب نساخته است.»

از این دلایل به خوبی برمی آید که هر چند احاطه‌ی علمی کامل به ذات و اوصاف الهی مقدور بشر نیست ولی در حدّ توانایی خود می‌تواند به این اوصاف، شناخت پیدا کند. هم‌چنین، از این دیدگاه برمی آید که دیدگاه اهل تعطیل و اهل تشبیه صحیح نیست.

۱- دیدگاه اهل «تعطیل» درباره‌ی شناخت صفات الهی را توضیح داده دلایل رد نظر آن‌ها را بنویسید.

۲- دلایل اهل «تشبیه» در صفات الهی را توضیح داده، آن‌ها را نقد کنید.

۳- دیدگاه صحیح در مسئله‌ی شناخت صفات الهی را با یک دلیل عقلی توضیح دهید.

۴- با توجه به روایت «لایحیط الخلاق باللّه عزّوجلّ علماً» دیدگاه اهل تشبیه را نقد کنید.

۵- از آیه‌ی شریفه‌ی «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» چگونه بر شناخت صفات خداوند استدلال می‌شود؟

تحقیق

در مورد نظر فرقه‌های اسلامی درباره‌ی شناخت صفات الهی بررسی مقایسه‌ای کنید؛ نتیجه را با ذکر دلایل هر یک از نظرات ارائه نمایید.

راه‌های شناخت اوصاف الهی

اهداف رفتاری: در پایان این درس، از دانشجو انتظار می‌رود:

- ۱- راه‌های شناخت اوصاف الهی را نام ببرد.
- ۲- میزان توانایی هر یک از راه‌های شناخت اوصاف الهی را تبیین کند.
- ۳- برخی از صفات الهی را که توسط عقل، شناخته می‌شود، بیان کند.
- ۴- شباهت یا اختلاف‌های احتمالی میان روش‌های شناخت را درک کند.
- ۵- نظریه‌ی درست درباره‌ی توقیفی بودن یا نبودن اوصاف الهی را تشخیص

دهد.

- ۶- انواع صفات الهی و وجوه تمایز آن‌ها را به همراه مثال‌هایی توضیح دهد.
- ۷- با توجه به مشخصات انواع صفات الهی، صفات ارائه شده در قرآن کریم را تحلیل کند.

دانستیم هر چند که ادراک کامل ذات و صفات خداوند برای آدمی میسر نیست اما شناخت آن‌ها تا اندازه‌ای در توانایی انسان هست. اکنون این سؤالات مطرح می‌شود که:

۱- راه‌های شناخت اوصاف الهی کدام‌اند و هر یک تا چه میزان امکان شناخت را فراهم می‌آورند؟

۲- آیا در شناخت صفات الهی، باید فقط به صفات مطرح در قرآن کریم و روایات اکتفا کرد؟ به عبارتی دیگر، آیا صفات الهی توقیفی‌اند یا خیر. آیا حصر منطقی این صفات امکان‌پذیر است؟ معتقدان به امکان شناخت محدود صفات الهی توسط انسان، راه‌های مختلفی برای آن ارائه داده‌اند که عبارت‌اند از:

۱- راه عقلی

عقل توانایی آن را دارد که وجود موجودی را که غنی به ذات است، یعنی وجوب وجود او، را اثبات کند. هنگامی که این امر را اثبات کرد، همین امر برای اثبات بسیاری از صفات ثبوتیه و سلبیه خداوند دلیل و نشانه می‌شود؛ زیرا هر صفتی که موجب نقص ذات غنی بالذات شود، باید از او سلب کرد. **خواجه نصیرالدین طوسی** در کتاب **تجرید الاعتقاد** از همین روش برای اثبات بسیاری از صفات سلبی و ثبوتی بهره می‌جوید. وی می‌گوید:

«وجوبُ الوجود يدل على سَمَدِيَّتِهِ، و نفي الزائد و الشريك و المثل و التركيب بمعانيه و الضدَّ و التحيزُ و الحلول و الاتحاد و الجهة و حلول الحوادث فيه و الحاجة و الألم مطلقا و اللذه المزاجيه و المعاني و الاحوال و الصفات الزائده و الرؤية ... و على ثبوت الجود و الملک و التمام و فوق التمام و الحقیة و الخیرة و الحکمة و التَّجْبِير و الفهر و القیومیة»^۱

۱- واجب الوجود بودن واجب تعالی دلالت بر آن دارد که خدا همواره باقی بوده و جاودان خواهد بود؛ زیرا واجب الوجود آن است که عدم بر او روا نباشد؛ بنابراین، همیشه هست و خواهد بود.

۲- واجب الوجود بودن دلیل آن است که خدا شریک ندارد؛ چون اگر شریک داشته باشد، آن شریک هم واجب الوجود است؛ پس، در وجوب وجود بودن، مانند یکدیگرند. البته هر یک خصوصیتی دارد که دیگری ندارد؛ بنابراین، هر دو مرکب می‌شوند: از یک معنای مشترک که وجوب وجود است و دیگر خصوصیتی که مختص هر یک است و ترکیب نشانه‌ی ضعف و فقر است در حالی که واجب الوجود بالذات هیچ نقض و ضعفی بر او روا نیست؛ بنابراین، خدا شریک ندارد.

۳- واجب الوجود بودن، دلالت بر آن دارد که خدا مثل و مانند نداشته باشد؛ چون چیزی را مثل گویند که با دیگری، یک ماهیت داشته باشد، اما واجب الوجود، عین حقیقت وجود است و چیزی که مثل اوست، باید عین حقیقت وجود باشد و اگر وجود هر یک عین وجود دیگری است، دو شخص نیستند و اگر عین وجود دیگری نیست، پس دو وجودند و چون دو وجودند، دو حقیقت مابین باهم‌اند؛ زیرا حقیقت آن‌ها فقط وجود است؛ بنابراین، مثل هم نیستند.

۴- واجب الوجود بودن، دلالت بر آن دارد که خدا مرکب نباشد. چون مرکب محتاج به اجزاست

۱- علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۵ - ۳۲

و چیزی که از اجزا حاصل شده باشد، آن اجزا به واجب بودن، سزاوارترند تا خود مرکب.

۵- واجب الوجود بودن، دلالت بر آن دارد که خدا، ضد ندارد. ضد دو معنا دارد: یکی ضدّ اصطلاحی که چیزی است که بر موضوع واحدی عارض می‌شوند ولی قابل جمع با هم نیستند، مثل سیاهی و سفیدی که بر موضوع واحدی عارض می‌شوند ولی با هم جمع نمی‌شوند. ضد به این معنا در خدا متصور نیست؛ زیرا خدا عارض موضوع و محل نمی‌شود.

معنای دوم ضد، موجودی است که در توانایی و قدرت، هم‌سان با واجب الوجود است و او را از افعال الهی منع می‌کند و آن هم محال است، چون خدا مثل ندارد و چنین ضدی، در حکم مثل است.

۶- واجب الوجود بودن خداوند دلالت بر آن دارد که در مکان قرار نگرفته است و نمی‌توان به او اشاره حسی کرد که در کدام طرف قرار گرفته است؛ زیرا خداوند جسم نیست؛ بنابراین، مکان و زمان نیز برای او معنا ندارد. اگر خدا در مکان باشد، حرکت و سکون بر او عارض می‌شود و حرکت و سکون دلالت بر حدوث می‌کند؛ پس، خدا حادث نیست.

۷- واجب الوجود بودن خداوند، دلالت بر آن دارد که در هیچ چیزی حلول نمی‌کند. بعضی بر آن‌اند که خداوند در مسیح حلول کرد و بعضی از افراد عوام صوفی معتقدند که خداوند در بدن عارف واصل حلول می‌کند.

این عقیده باطل است؛ زیرا اگر حلول خدا به معنای عروض باشد، مانند حرارت و سردی و حرکت که در موضوع خود عارض می‌شوند، مستلزم مکان دار بودن و تجسم خدا می‌شود. همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، خدا نه مکان دارد و نه جسم؛ از این رو، چنین حلولی نادرست است. اگر حلول به معنای تعلق باشد، مانند تعلق نفس به بدن، باز صحیح نیست که این معنا را در مورد خدا جایز بدانیم؛ چون نفس مخصوص به یک بدن است و خدا، اختصاص به یک بدن ندارد.

اما اگر حلول خدا به معنای تعلق علت به معلول و تسلط، احاطه، قدرت و استیلای او بر قلب عارف باشد، این نوع تعلق و وابستگی را خدا به همه‌ی مخلوقات دارد و چنین تعلق معنای اصطلاحی حلول نیست. معنایی که از حلول در این‌جا مورد نظر است، همان معنای اول حلول است.

۸- واجب الوجود بودن دلالت بر آن دارد که خدا با هیچ چیزی متحد نشود؛ چون غیر از او ممکن الوجود است و معنا ندارد که موجود غنی بالذات با موجود فقیر و وابسته متحد شود.

۹- واجب الوجود بودن، دلالت بر آن دارد که خدا در جهت نیست؛ چون جسم نیست؛ بنابراین بالا و پایین، و چپ و راست، در مورد او روا نبود.

۱۰- واجب الوجود بودن خدا، دلالت بر آن دارد که خدا محلّ حوادث واقع نشود؛ یعنی، امکان ندارد که صفت و حالت تازه‌ای برای او پیدا شود که قبلاً وجود نداشت؛ زیرا اگر آن‌ها کمالی از کمالات اند باید از اوّل آن‌ها را داشته باشد و اگر نقص است نباید از اوّل آن‌ها را واجد باشد.

۱۱- واجب الوجود در هیچ صفتی به کسی احتیاج ندارد؛ چون هر چیزی غیر از او ممکن الوجود است و ممکن الوجود، تمام وجودش وابسته به خداست. حال اگر خدای غنی بالذات در وجود و کمالی از کمالاتش به ممکنات وابسته باشد، دور لازم می‌آید و دور نیز باطل است. هم‌چنین، می‌توان گفت اگر خدا در صفت و کمالی محتاج به غیر باشد، نیازمند می‌شود و وجوب وجود با نیازمندی سازگار نیست.

۱۲- وجوب وجود دلالت بر آن دارد که درد، رنج، آزار و هر ناملایمی بر خدا روا نیست؛ زیرا همه چیز به اراده و قدرت او صورت می‌گیرد. درد و رنج از آن‌جا آغاز می‌شود که امری بر خلاف اراده‌ی شخصی صورت بگیرد. خدایی که قدرت هر کاری را دارد، دیگر درد و رنج برای او معنا ندارد.

اما لذت که از صحت مزاج و از امور ملایم طبیعت باشد، نیز بر خدا روا نیست؛ زیرا او جسم نیست و مزاج و طبیعت ندارد.

البته معنایی از لذت که مستلزم جسمانیت و طبیعت نیست در خدا رواست و نام آن، ابتهاج و بهجت است که از ادراک ذات، حاصل می‌شود.

۱۳- وجوب وجود، دلالت بر آن دارد که هیچ چیز زاید بر ذات خدا نیست، صفات حقیقی او عین ذات اوست؛ زیرا اگر صفات زاید بر ذات باشند، لازم می‌آید که ذات در مرحله‌ی ذات، خالی از آن صفات باشد.

۱۴- وجوب وجود دلالت بر آن دارد که خدا را با چشم سر نمی‌توان دید؛ زیرا او جسم نیست و رنگ ندارد.

۱۵- واجب الوجود بودن خدا دلالت بر آن دارد که او جواد است.

ابن سینا جود و جواد را این‌چنین معنا می‌کند: جود، فایده رساندن به چیزی است که بدون عوض، سزاوار است.^۱

بنابراین در بخشش، سه چیز معتبر است: اوّل، فایده رساندن و بهره دادن به دیگری؛ دوم این که لازم است کسی که بخشش را دریافت می‌کند، شایسته و درخور آن باشد؛ بنابراین، دادن چیزی

۱- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، ص ۱۴۶

به کسی که شایسته آن نیست مانند تیغ دادن در کف زنگی مست، بخشش نیست و سوم این که لازم است بخشش برای دریافت عوض و پاداشی نباشد، البته عوض اعم از مادی و غیر مادی است؛ یعنی، چیزهایی مانند ثنا و ستایش می تواند عوض قرار گیرد، و هم چنین رهایی از سرزنش و دست یافتن به حالتی بهتر یا به حالتی که شایسته است می تواند عوض باشد؛ پس، هر آن کس که چیزی را ببخشد، برای آن که حرمت و شرفی به دست آورد یا ستوده شود یا آن کاری که انجام می دهد برایش نیکو باشد، همه ی آنان خواستار مزد و عوض اند و بخشنده نیستند.

نکته ای که نباید از آن غفلت کرد، این است که نباید از معنای افاده که در آن اراده و قصد و علم مندرج است، غفلت ورزید؛ بنابراین، وجوب وجود دلالت بر آن دارد که خداوند بخشنده ی حقیقی است.

۱۶- واجب الوجود بودن خدا، دلالت بر پادشاهی و حاکمیت الهی دارد. مُلک و پادشاهی، قائم به سه چیز است: ۱- از دیگران بی نیاز باشد، ۲- دیگران نیازمند به او باشند و ۳- بتواند در همه چیز تصرف کند و کسی از او مؤاخذه نکند. همه ی این سه امر، در خدا وجود دارد؛ در نتیجه، مالکیت و حاکمیت بر همه چیز دارد.

۱۷- واجب الوجود بودن خدا، دلالت بر تمام و فوق تمام بودن او می کند. در اصطلاح، «تمام» به این معناست که هیچ کمالی نیست که خدا نداشته باشد و چیزی اضافه بر خدا نخواهد شد. «فوق تمام» آن است که فیض خدا به علت کمال اوست که هر کمالی را به نحو مطلق دارد؛ به تعبیری، خدا چون کامل بود، آفرید نه چون آفرید، کامل شد و نقص از خود رفع کرد.

۱۸- واجب الوجود بودن خدا، دلالت بر آن دارد که او حق است؛ حق چند معنا دارد:

الف) حق یعنی امر ثابت؛

ب) حق یعنی هر چیزی که همیشه و دائماً ثابت است و هیچ گاه تغیر و بطلان در آن راه ندارد یا به تعبیری ثابت و جاودان است؛

پ) حق یعنی درست، که اگر به عقیده یا کلام نسبت دهیم به معنای اعتقاد و کلام درست می شود که مطابق با واقع است. خدا به هر سه معنا حق است.

۱۹- واجب الوجود بودن خدا، دلالت بر آن دارد که او خیر محض است و شر در او راه ندارد؛

چون شر، عدم است یا سبب عدم می شود.

۲۰- واجب الوجود بودن خدا، دلالت بر آن دارد که او حکیم است. حکمت آن است که حقایق

اشیا را نیک بشناسد و دیگر آن که هر کار را بر وجه اکمل مطابق مصالح کلی درست و استوار سازد.

خدا به هر دو معنا، حکیم است.

۲۱- وجوب وجود، چون فعلیت محض است دلالت بر جباریت دارد. جباریت به معنای شکسته را بستن و به هم پیوستن است. از آن جا که خدا هر چه را که بالقوه است به فعلیت و کمال می‌رساند و همه‌ی موجودات را در یک نظامی به هم پیوسته کرده است، جبار نامیده می‌شود. البته این امر دلالت بر اجبار انسان نمی‌کند بلکه خداوند به انسان اختیار عنایت کرده تا هر کاری را از سر اختیار خود انجام دهد.

۲۲- واجب الوجود دلالت بر آن دارد که خدا قهار است، چون اعدام را مقهور می‌سازد و ممکنات را موجود می‌کند. قهاریت خدا را باید به قدرت و توانمندی او نسبت داد.

۲۳- واجب الوجود دلالت بر آن دارد که خدا قیوم است؛ قیوم به معنای قائم به خود است که به دیگری نیاز ندارد و این دیگران‌اند که به او نیازمندند.

بنابراین، براساس دلایل عقلی ابتدا وجوب وجود خدا اثبات می‌شود و سپس لوازم وجوب وجود که بعضی از صفات ثبوتی و سلبی است، کشف می‌شود.

۲- سیر در آفاق و انفس

راه دیگر شناخت اوصاف الهی، مطالعه و سیر در آفاق و انفس است. در پرتو این مطالعه، انسان می‌تواند به برخی از اوصاف الهی پی ببرد؛ برای مثال از مطالعه و بررسی نظم در جهان هستی، حیوانات و گیاهان و حتی خود انسان آشکار می‌شود که ناظم و خالق هستی براساس سنخیت بین علت و معلول باید از صفت علم و حکمت و قدرت برخوردار باشد و هم‌چنین از انسجام و وحدت حاکم بر جهان هستی می‌تواند به وحدت و توحید خالق و ناظم هستی پی ببرد.

خواجه نصیر طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد از اتقان و انسجام و نظم جهان هستی به صفت علم الهی پی می‌برد.

پرسش

شبهات و تفاوت راه عقلی با راه سیر در آفاق و انفس در شناخت اوصاف الهی

چیست؟

«والاحکام و التجرد و استنادُ کُلِّ شیءٍ الیه دلائل العلم؛^۱
استواری و اتقان در صنع الهی و تجرد در استناد هر شیء به آن، دلیلی بر علم
الهی (به اشیا) است.»
هم چنین، قرآن و روایات نیز بر این راه تأکید می کنند. قرآن می فرماید:
«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ؛^۲
مسئلاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی)
برای خردمندان است.»

۳- مراجعه به قرآن و روایات معتبر

راه دیگر شناخت اوصاف الهی، مراجعه به قرآن و روایات معتبر است. بعد از آن که وجود خدا
و بعضی از صفات او و هم چنین بعثت پیامبر گرامی اسلام و برخی از صفات کمالیه پیامبر مورد پذیرش
واقع شد، می توان از طریق قرآن و روایات معصومین، به بسیاری از صفات الهی آگاهی پیدا کرد.
برای نمونه:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ
الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى
يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛^۳

اوست خدایی که جز او معبودی نیست؛ همان فرمانروای پاک سلامت بخش،
مؤمن، نگاهبان، عزیز، جبار و متکبر. پاک است خدا از آن چه [با او] شریک می سازند؛
اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نام‌ها [و صفات] از آن اوست. آن چه
در آسمان‌ها و زمین است [جملگی] تسبیح او می گویند و او عزیز و حکیم است.»

۴- راه کشف و شهود

راه دیگر شناخت اوصاف الهی، راه کشف و شهود و مشاهده‌ی قلبی است. انسان در اثر تکامل
روحی و معنوی و کسب فضایل و تقوا به جایی می رسد که می تواند بسیاری از حقایق از جمله، صفات
جمال و جلال الهی را از طریق مشاهده‌ی قلبی درک کند. چنان چه آیات ذیل بر آن گواهی می دهد:

۳- حشر (۵۹)، آیه‌های ۲۲ و ۲۴

۲- آل عمران (۳)، آیه ۱۹۰

۱- علامه حلی، همان، ص ۲۲۰

۱- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا داشته باشید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد.

۲- «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۲

آنانی که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد.

فعالیت خارج از کلاس

محدودیت‌های روش کشف و شهود برای شناخت اوصاف الهی چیست؟

توقیفی بودن اسما و صفات الهی

برخی از متکلمان اسلامی بر آن اند که صفات و اسمای الهی «توقیفی» است؛ معنای توقیفی آن است که مسلمانان در مقام توصیف خدا فقط باید از آن صفاتی استفاده کنند که در قرآن و روایات معتبر مطرح شده است. هیچ‌گاه، صفاتی را که در قرآن و روایات، در مورد خدا وارد نشده است، نباید به خدا اسناد دهیم. در واقع، مبنای این نظر آن است که توصیف خدا باید، منوط به اذن خدا باشد. این دسته از متکلمان به روایاتی که دلالت بر توقیفی بودن صفات الهی می‌کنند، تمسک کرده‌اند که به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

از امام رضا - علیه السلام - نقل شده است:

«اللهم لا أَصِفُكَ إِلَّا بِمَا وَصَفَتْ بِهِ نَفْسُكَ وَ لَا أَشْبِهُكَ بِخَلْقِكَ : أَنْتَ أَهْلٌ لِكُلِّ

خَيْرٍ فَلَا تَجْعَلَنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۲

خدایا، من، تو را فقط به آنچه خود وصف کرده‌ای، توصیف می‌کنم و تو را به مخلوقات تشبیه نمی‌کنم. تو اهل هر خیر و کمالی هستی؛ پس، مرا از گروه ظالمان قرار

مده.»

هر چند این روایات دلالت بر توقیفی بودن صفات الهی می‌کند؛ آن گونه که امام می‌فرماید: «خدایا من تو را فقط به آن اوصافی توصیف می‌کنم که خودت ذکر کرده‌ای.» اما در ذیل روایت می‌فرماید: «(تو اهل هر کمال و خیری هستی.)» یعنی، هر خیری را می‌توان به خدا نسبت داد. در طرف

۳- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۰

۲- عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹

۱- انفال (۸)، آیه ۲۹

مقابل، برخی از متکلمان بر آن اند که اسما و صفات الهی توقیفی نیست و هر صفتی کمالی که دلالت بر نقص و محدودیت نکند، بر خدا رواست.

دلیل آن‌ها این است: خداوند خالق و آفریدگار هر موجودی از جمله کمالات آن‌هاست. حال اگر خدا خود آن کمالات را نداشت، نمی‌توانست به دیگران اعطا کند؛ از این روست که فیلسوفان گفته‌اند، معطی شیء فاقد آن نمی‌تواند باشد؛ بنابراین، خدایی که این کمالات و خیرات را آفریده است، خود به نحو اکمل و اتم آن‌ها را واجد است. البته، باید به این نکته توجه کنیم که چون خدا وجود محض، نامتناهی و نامحدود است، صفات او هم باید متناسب با وجود او باشد؛ از این رو، او هر صفتی را به صورت نامتناهی و نامحدود داراست.

بنابراین، اگر صفاتی نظیر علم، قدرت، حیات، زیبایی و ... به خدا نسبت می‌دهیم، خدا آن‌ها را به برترین درجه‌ی وجودی، واجد است.

نتیجه آن که عقیده به توقیفی نبودن صفات الهی به واقع نزدیک‌تر است و روایت امام رضا -علیه السلام- نیز نافی این عقیده نیست؛ زیرا که در ذیل روایت اشاره می‌کند که خدایا تو هر کمال و خیری را دارایی. البته روایات نیز آن‌چنان به‌طور گسترده صفات و اسمای الهی را مطرح کرده‌اند که هر کسی بخواهد خدا را به وصفی توصیف کند، تقریباً در روایات وجود دارد. فقط در دعای «جوش کبیر»، هزار اسم الهی مطرح شده است و وجه جمع این دو نظر، آن است که تا حد امکان از اوصافی که در روایات، ذکری از آن‌ها به میان نیامده است، اجتناب کنیم، هر چند که اطلاق هر صفت کمالی مشروط بر این که دلالت بر نقص و محدودیت نکند و نیز این که به بالاترین درجه بر خدا به کار رود، اشکال ندارد؛ چون خدا اهل هر خیر و کمالی است.

انواع صفات خدا

صفات خدا از جهتی به دو نوع تقسیم می‌شود: ۱- صفات ثبوتی و ۲- صفات سلبی.

۱- صفات ثبوتی: آن دسته از صفاتی‌اند که بیانگر کمالی از کمالات خداست و جنبه‌ی ثبوتی و وجودی دارد که نبود آن‌ها یک نوع نقص محسوب می‌شود؛ مانند: علم، قدرت، حیات و ... این نوع صفات، با واقعیت ثبوتی و کمالی خود، مایه‌ی جمال و زیبایی موصوف می‌شوند و هر نوع نقص و کاستی را از موصوف طرد می‌کنند؛ از این رو، این صفات، «صفات جمالیه» نیز نامیده می‌شوند.

۲- صفات سلبی: آن دسته از صفاتی‌اند که بیانگر سلب نوعی نقص و کاستی از خدایند؛ مثل: عدم جهل، عدم محدودیت و ... از آن‌جا که نقص خود نوعی عدم و سلب کمال است، بنابراین

سلب و عدم سلب کمال، خود به نوعی به اثبات و کمال برمی‌گردد؛ مثلاً، جهل به معنای عدم و سلب علم است و سلب سلب علم، به علم برمی‌گردد؛ به تعبیری، منفی در منفی مثبت می‌شود. هدف صفات سلبی این است که هر گونه نقص و کاستی را از خدا سلب کنند که در نهایت، آنچه باقی می‌ماند، کمالات است؛ چون مردم با نقص و محدودیت بیش‌تر سر و کار دارند. سلب این صفات برای آن‌ها مفهوم‌تر و روشن‌تر از خود صفات کمالیه است و هم چنین صفات سلبیه، بیش‌تر بر تعالی خدا دلالت دارد تا صفات ثبوتی.

برخی از متکلمان، صفات ثبوتی و کمالی خدا را در هشت صفت محدود کرده‌اند که عبارت‌اند از: علم، قدرت، حیات، سمیع، بصیر، اراده، تکلم و غنا. دلیل آن‌ها تمسک به این آیه‌ی قرآنی است که می‌فرماید:

﴿وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ۗ﴾^۱

و فرشتگان در اطراف [آسمان]‌اند و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته]

بر سر خود برمی‌دارند».

از این آیه چنین برداشت کرده‌اند که معنای آیه، صفات هشتگانه‌ی ثبوتی است.

هم چنین، صفات سلبیه‌ی الهی را هفت صفت دانسته‌اند: خدا جسم نیست، خدا جوهر نیست، خدا عرض نیست، خدا مرئی نیست، خدا مکان‌دار نیست، خدا حال در چیزی نیست و خدا حد ندارد.^۲

اما همان‌طور که قبلاً نیز بیان شد، صفات کمالی خدا را نمی‌توان به تعداد خاصی، محدود کرد؛ زیرا خدا هر کمالی را واجد است و هر نوع کمالی را که بتوان تصور کرد و دلالت بر نقص و محدودیت هم نکند بر خدا رواست. هم چنین، صفات سلبی هم به تعداد خاصی محدود نیست، هر نوع نقصی و کاستی را می‌توان از خدا سلب کرد. اگر متکلمان اسلامی از برخی صفات ثبوتی و سلبی بیش‌تر نام می‌برند، از قبیل بیان مصداق و نمونه است.

انواع صفات ثبوتی

الف) صفات ذاتی و فعلی

صفات ذاتی: آن دسته از صفاتی است که از ذات الهی انتزاع می‌شود. این صفات را بدان جهت ذاتی نامیده‌اند که همواره با ذات الهی بوده و در انتزاع آن‌ها به تصور موجودات دیگر نیاز نیست

۱- الحاقه (۶۹)، آیه‌ی ۱۷

۲- محمدرضا مظفر، فلسفه و کلام اسلامی، ترجمه‌ی محمد محمدرضایی و ابوالفضل محمودی، ص ۱۳۴

و ذات همواره متصف به آن‌هاست؛ مانند: علم، قدرت و حیات.

صفات فعلی: صفات فعلی خدا آن دسته از صفاتی است که از ارتباط خاص ذات الهی با مخلوقات انتزاع می‌شود؛ مانند: صفت خالقیت که از وابستگی وجودی مخلوقات به ذات الهی انتزاع می‌شود؛ یعنی، خدا موقعی به صفت خالقیت متصف می‌شود که خدا و مخلوقات و رابطه‌ی وجودی بین آن‌ها را در نظر بگیریم. در آن صورت است که صفت خالقیت انتزاع می‌شود و می‌گوییم خدا خالق موجودات ممکن است. هم‌چنین صفت رازقیت، هنگامی که خدا و مخلوقات را در نظر بگیریم که خدا امکانات حیات آن‌ها را فراهم می‌سازد، خدا را به رازق بودن، متصف می‌کنیم؛ به عبارت دیگر، تا از خدا، فعلی به نام خلقت و رزق صادر نشود، او را خالق و رازق بالفعل نمی‌توان خواند، هر چند قدرت ذاتی بر خلقت و رزق دارد.

بنابراین، اگر بنا به فرض، خدا را بدون مخلوقات در نظر بگیریم، متصف به خالق و رازق بودن نمی‌شود ولی در مقابل، برای انتزاع صفات ذاتی، به فرض مخلوقات و موجودی غیر از خداوند نیازی نیست.

ب) صفات نفسی و اضافی: صفات ثبوتی را به اعتباری دیگر می‌توان به صفات نفسی و اضافی تقسیم کرد.

صفات نفسی، آن دسته از صفاتی است که ذات الهی بدون لحاظ نسبت و اضافه به خارج از ذات، به آن‌ها متصف می‌شود؛ مانند: حیات الهی، صفت حیات به هیچ نسبتی خارج از ذات نیاز ندارد، ولی علم و قدرت به لحاظ مفهومی، مشتمل بر نوعی اضافه به غیر است؛ مانند علم و قدرت که مشتمل بر اضافه و نسبت به شیء دیگر، یعنی «معلوم» و «مقدور»، است.

ذکر نمونه

با عنایت به تعریف هر یک از اقسام صفات سلبی، ثبوتی ذاتی، ثبوتی فعلی، ثبوتی نفسی و ثبوتی اضافی مثال‌هایی برگرفته از آیات قرآن کریم ارائه کنید و دلیل قرار گرفتن هر یک از این صفات در اقسام مذکور را توضیح دهید.

فعالیت خارج از کلاس

با عنایت به آنچه در این درس و درس قبل بیان شد، بررسی کنید درس‌های پنجم

(چگونه تو را بخوانم) و ششم (در حمد و تسبیح محبوب) از کتاب قرآن و تعلیمات دینی (۱) (دین و زندگی)، به چه موضوعات و پرسش‌های مطرح شده در این دو درس پرداخته و پاسخ داده شده است.

پرسش‌ها

- ۱- راه‌های شناخت صفات خدا را به صورت مختصر بیان کنید.
- ۲- توفیقی بودن اسما و صفات الهی به چه معناست؟ آن را توضیح دهید.
- ۳- آیا هر کمال و خیری را می‌توان به خدا نسبت داد؟ توضیح دهید.
- ۴- صفات ثبوتی و سلبی را با ذکر مثال توضیح دهید.
- ۵- صفات ذاتی و فعلی خداوند را با ذکر مثال توضیح دهید.
- ۶- صفات نفسی و اضافی را با ذکر مثال توضیح دهید.
- ۷- دیدگاه خود را در باب تعداد صفات ثبوتی و سلبی بیان کنید.